

نوشته: دکتر ندا طه

ترجمه: دکتر زهرا خسروی

پیوند زبان فارسی و عربی

زبان فارسی بعد از زبان عربی، دومین زبان جهان اسلام است که بیشترین پیوند را با زبان عربی دارد. به هنگام ابلاغ آئین اسلام، ایرانیان در جامعه نو اسلامی از نفوذ و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند، بطوری که اعراب تا دیر زمانی با تکیه بر راهنمایی‌های آنان در هر زمینه، به ویژه در امور مالی و اداری به زندگی خویش ادامه دادند، و در نتیجه بسیاری از واژگان و اصطلاحات زبان فارسی به خصوص در امور اداری و مالی وارد زبان عربی شد. غیر از این، به طور کلی فرهنگ و تمدن ایرانیان در زمینه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جامعه اسلامی گسترش یافت و زبان فارسی در بلاد جهان اسلام رایج گشت.

در روزگار امویان، با وجه تعصبات شدید عربی، گرایش زبان فارسی به میزان گسترده‌ای در میان مردم رواج یافته بود. همچنان که از داستان یزید بن مفرغ برمی‌آید، آنگاه که عبیدین زیاد، یزید را شکنجه کرد و به او داروی مسهل خورانید، وی را بر اسبی بسته و در بازار روان ساخت، در این هنگام داروی مسهل اثر خویش بگذاشته بود، گروهی از کودکان گرد او جمع شده بودند و به زبان فارسی می‌پرسیدند: «این کیست؟ [این چیست] و ابن مفرغ به زبان فارسی پاسخ می‌داد: «آبست و نبید است عصارات زیب است، سمیه روی سپید است.»^(۱)

در دوره اموی، به سبب کثرت «موالی»، زبان فارسی در شام رواج گسترده‌ای داشت و مردم شام در جنگ با مختار و پیروان او به این دیده به ایشان می‌نگریستند که ایشان «بردگان فراری هستند که از اسلام دست کشیده و بر آن شوریده‌اند و تقیه در پیش نمی‌گیرند و به زبان عربی سخن نمی‌گویند.»^(۲)

و یا آنگاه که به پیروان مختار خبر رسید که برادرانشان در جنگ با ابن شمیط شکست خورده‌اند، باور نکرده به زبان فارسی گفتند: «این بار دروغ گفت».^(۳)

در روزگار عباسیان، زبان فارسی برای اعراب کاملاً مأنوس بود و گوش هر عرب زبانی با فارسی آشنا بود، به گونه‌ای که اگر فارسی هم نمی‌دانست هر گاه آن را می‌شنید به نیکی در می‌یافت و از شنیدن آن شادمان می‌گشت.

شگفت نمی‌نماید که زبان فارسی تاثیر چشمگیری در زبان عربی بگذارد. زیرا ایرانیان در تمام زمینه‌های زندگی اسلامی مشارکتی فعال داشته‌اند. طبقه «موالی» که بیشتر آنها ایرانی بودند تاثیر فوق‌العاده‌ای در هدایت زندگی مسلمانان داشتند. جنگها موجب گسترش چشمگیر اسلام در میان ایرانیان شد و انبوهی از ایرانیان با رضایت خاطربه آئین اسلام گرویدند. عده‌ای از ایشان نیز برای آنکه از آسیب جنگ در امان بمانند و یا از پرداخت جزیه معاف گردند، به این آئین در آمدند. به هر حال همه این نو مسلمانان ناگزیر بودند زبان عربی را که زبان آیین جدیدشان بود، بیاموزند.

علاوه بر این، بسیاری از ایرانیانی که به هنگام جنگ اسیر مسلمانان شده بودند همراه آنها به سرزمینهای اسلامی برده شدند و در آنجا اسلام آوردند و در میان مسلمانان به زندگی پرداختند. این اسیران زبان خویش را در هر شهر عرب که می‌رفتند منتشر می‌کردند و این امر موجب شد تا زبان فارسی در زبان مردم شهرهای اسلامی تاثیر بگذارد.

ایرانیان در بصره از جایگاه ارزشمندی برخوردار بودند. گروهی از ایشان از مردم اصفهان بودند که اسلام آورده و به بصره کوچیده بودند. هنگامیکه عبدالله بن زیاد گروهی از مردم بخارا را اسیر کرد، ایشان را در بصره اسکان داد و آنها همچنان در بصره می‌زیستند، تا آن که حجاج شهر واسط را بنا کرد و بسیاری از ایشان را به آنجا منتقل کرد.^(۴) تعداد این اسیران به چهار هزار نفر می‌رسید.^(۵) ضمن اینک تاجران و صنعتگران ایرانی نیز به بصره آمد و شد داشتند.

شهر کوفه نیز از شهرهائی بود که انبوهی از مردم ایران بدانجا کوچ کردند. گروهی از

سپاه ایران که در ابتدا با اعراب می‌جنگیدند و در نبرد قادسیه به فرماندهی رستم با اعراب در ستیز بودند، پس از شکست، بقای خویش را در پیوستن به اعراب دیدند، از این رو به آئین ایشان گرویدند. تعداد این ایرانیان به چندین هزار تن می‌رسید. فرمانده اعراب، سعدبن ابی وقاص، نیز به ایشان امان داد و آنان در کنار عربها در فتح مداین و نبرد جلولاء شرکت داشتند. این گروه پس از آنکه از نبرد فراغت یافتند در شهر کوفه سکنی گرفتند.^(۶)

کوفه در آن روزگار مرکز تجاری بزرگی بود و بسیاری از بازرگانان و صنعتگران ایرانی به این شهر آمدند و با پیوستن به ایرانیان دیگری که پیش از این در کوفه بودند جمعی انبوه را تشکیل دادند و به تدریج زبان خود پرداختند.

شهر حیره نیز یکی از پایگاههای مهم نفوذ زبان فارسی بود، زیرا دیر زمانی پیش از اسلام زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی در آنجا گسترش یافته بود، و ایرانیان چه پیش و چه بعد از اسلام در آنجا بازرگانی می‌کردند.

زبان و فرهنگ ایرانیان در یمن نیز نفوذ کرده بود. سپاهیان ایرانی در دوره ساسانیان، بارها برای نجات مردم یمن و آزادی آنها از سیطره حبشی‌ها، وارد نبرد شده بودند. به سبب این پیکارها بود که ایرانیان برای مدت طولانی در یمن ماندگار شدند و با یمنی‌ها در آمیختند و بازمندگان ایشان در یمن به «ابناء» معروفند.

ایرانیان همچنین به سرزمین شام نیز مهاجرت کردند. بلاذری گوید: زیاد، برخی از ایرانیان را به دستور معاویه به شام فرستاد و ایرانیان در شام به «فُرس» معروف بودند، همچنانکه در بصره «ساوره» و در کوفه «حَمراء» خوانده می‌شدند.^(۷)

سرزمین حجاز نیز با ایرانیان پیوندی همیشگی داشت. کاروانهای ایرانی که به تجارت مشغول بودند پیوسته میان حجاز و ایران آمد و شد می‌کردند همانگونه که مردم حجاز برای خرید و فروش به بازارهای حیره می‌رفتند. البته همراه با فتوحات مسلمانان در شرق، تعداد ایرانیان نیز در حجاز فزونی یافت.

در دوره خلفای بنی عباس، امر حکومت یکسره به دست ایرانیان افتاد و ایرانیان در

تمام امور خُرد و بزرگ دولت عبّاسی نفوذ داشتند. به طوری که زندگی خصوصی عبّاسی نیز تحت نظارت ایشان بود. این همه موجب شد که کلمات فارسی هر چه بیشتر به زبان عربی راه یابد و اعراب را به چاره‌اندیشی در این باره وا دارد.

اعراب برای حمایت از زبان عربی کوشیدند تا واژه‌های اصیل عربی را از واژه‌های دخیل فارسی کاملاً جدا کنند و بطور مثال ابوبکر سَرّاج به کسی که عهده‌دار کار اشتقاق واژگان بود سفارش کرد که از کلمات عجمی در زبان عربی واژه مشتق نسازد، زیرا این کار به منزله نسبت دادن جوجه پرنده به ماهی است.^(۸)

و یا از جمله تلاش‌هایی که بدین منظور انجام شد، فصلی است که در آغاز کتاب «العرب» جوالیقی به عنوان «باب معرفة مذاهب العرب فی استعمال الاعجمی» ملاحظه می‌کنیم. خلاصه این باب چنین است که اعراب به بسیاری از واژگان فارسی نیاز داشته و آن را بکار برده‌اند، اما پیش از بکاربردن آن واژگان، برای دوری از خلط این واژگان با کلمات عربی بر اساس قواعد خاصی، برخی دگرگونی‌ها در آنها ایجاد نموده‌اند.

برای این دگرگونی‌ها قواعد و اصولی وجود داشت که در میان کلمات متشابه یا قریب المخرج یکسان بود. مثلاً حرف گاف فارسی به سبب مشابهت میان گاف و جیم، به حرف جیم تبدیل می‌شود مانند:

گرز <---- جزز

گره <---- جرة

گزاف <---- جزاف

گوز <---- جوز

گاومیش <---- جاموس

و یا حرف پ را به ف تبدیل کنند مانند:

پرند <---- فرند

پالوده <---- فالودج

با وجود وضع این قواعد، باز هم نتوانستند مانع از در آمیختگی واژگان دو زبان گردند و هیچ یک از تلاشهایی که برای حمایت از زبان عربی در برابر زبان فارسی صورت گرفت کاملاً موفقیت‌آمیز نبود، زیرا اعراب بشدت تحت تأثیر تمدن ایرانیان قرار گرفته بودند و در تمامی زمینه‌های زندگی خویش از ایشان پیروی می‌کردند. بطور مثال در بصره زبان فارسی چنان رواج یافته بود که حتی کودکان نیز آن را می‌فهمیدند و به آن زبان سخن می‌گفتند. ماجرای پیش گفته یزید بن مفرغ و عبیدالله بن زیاد بر این موضوع دلالت دارد.^(۹)

گسترش زبان فارسی در عراق سبب شد تا جا حظ به زبان اهل عراق عیب گرفته و آن را «الخلخانیة الفرات» نام نهد، یعنی ناتوانی اهل فرات در گفتار. یکی دیگر از آفت‌های زبان مردم بصره بعثت تأثیرپذیری از زبان فارسی، نامگذاری مکانها و سرزمینها بود. میان ایشان رایج شده بود که هر گاه می‌خواستند قریه‌ای را به مردمی نسبت دهند به نام آن مرد، الف و نون (پسوند مکان فارسی) بیافزایند و به آن قریه اطلاق کنند مانند:

طلحان ----> منسوب به طلحة بن ابی رافع

مهلان ----> منسوب به مهلب بن ابی صفره

جبیران ----> منسوب به جبیر بن حیه

«شهرسوج» همان چهار سوی فارسی است که محله‌ای در بصره است.^(۱۰)

در زبان اهل کوفه «حوک» را که گیاهی مشهور است (ریحان کوهی) «الباذروج» گویند و «سوق» را «وازار» و «قنّاء» را «خیار» و «مسحاة» را «بال = بیل» و «مجدوم» را «ویذی» خوانند که همه واژگانی فارسی است.^(۱۱)

زبان فارسی علاوه بر اعراب در میان تمامی سرزمینهای اسلامی با وجود تفاوت‌های نژادی رواج یافته بود. جبرئیل بن بختیشوع با اینکه سریانی بود، فارسی را به نیکی میدانست. زمانی نزد فضل بن سهل رفت که تب داشت، قرآن را در کنار او یافت، از او پرسید: «تشنه (چون) بینی‌نامه ایزد؟» و فضل به او پاسخ داد: «خشن (خوش) فشنون (چون) کلیله فدمنه (ودمنه)». خاندان بختیشوع با اینکه سریانی بودند همگی فارسی را نیک می‌دانستند و مثلاً

جرجیس بن جبرئیل هنگامی که نزد منصور خلیفه وارد شد، به زبان فارسی و عربی برای خلیفه دعا کرد. (۱۲)

واژگان فارسی در زبان عربی

پس از آنکه زبان فارسی در زبان عربی تاثیر خود را بر جای گذاشت، واژگان فارسی راه خود را برای ورود به فرهنگهای لغت عربی و شعر و نثر ادبیات عربی هموار نمود. برخی از نویسندگان عرب مانند خفاجی در «شفاء الغلیل» و جوالیقی در «المعرب» به بررسی این واژگان پرداختند. ادی شیر در کتاب خود با عنوان «الالفاظ الفارسیه المعربه» به گردآوری مجموعه بزرگی از این واژگان اقدام کرد. اکنون ما به ذکر پاره‌ای از این واژگان می‌پردازیم:

الابریق = معرب آبریز.

الابهة = عظمت و بزرگی معرب آب بها به معنی زیبایی و شکوه.

الاستاذ = معلّم و رئیس در صنعت و حرفه‌ای. فارسی آن استاد است و ترکها نیز کلمه استاد را از آن گرفته‌اند. استاد در زبان عامیانه مصری نیز به معنی رئیس صنعتگران بکار می‌رود.

البخت: به معنی شانس. عربها از این کلمه فارسی واژگانی چون: بخت، مبخوت مشتق کرده‌اند.

البرکار: به معنی پرگار.

الباستان: از بوستان گرفته شده است.

بلهنيه: به معنی آسایش زندگی و معرب کلمه بالانه فارسی است، به معنای بلند، مرتفع و گسترده.

البهرج: جوالیقی گوید: بهرج همان در هم ناخالص است. بهرج به معنای راستی را به ناراستی تبدیل کردن است. بهرج به هر چیز مباح نیز گفته می‌شود. گفته شده بهرج دمه =

خون او هدر رفت.

اصل واژه البهرج از کلمه بهره فارسی است که هاء آخر آن به عادت اعراب به جیم تبدیل شده است.^(۱۳) بهره به معنی نصیب و قسمت است.

بغداد = جوالیقی گوید: این کلمه نامی، ایرانی است که از بخ = صنم و داد = بخشش تشکیل شده است گویا که بغداد بخشش صنم است. اما این سخن درست نیست و بهتر آن است که بگوئیم این کلمه از باغ = بستان و داد = خداوند تشکیل شده و به معنای باغ و بستان پروردگار است.

الجورب = جوراب.

الجلستان = از گلستان = گلشن گرفته شده است.

الجلاب = معرب کلمه گلاب است.

جلناز = این کلمه از گل و نار به معنی گل (شکوفه درخت) انار است.

جاموس = معرب گاومیش.

الخورنق = این واژه از کلمه فارسی خورگاه یا خورنگاه به معنی جایگاه خوردن، وام

گرفته شده است.

الخشاف = معرب خوشاب (خوش آب) به معنی آب گوارا.

الدیاج = معرب دیبا = جامه حریر. عرب از این کلمه واژگان دبج = نقش و نگار و دبج

به = زین و دیاج و دیباجه را مشتق کرده است.

الدرفس = معرب درفش = پرچم وراثت بزرگ.

الدستور = به معنی وزیر، قانون، نظام و اجازه بکار می‌رود.

الدیوان = جمع دیو یعنی شیطان، پادشاهان ساسانی کارکنان خویش را به شیاطین

تشبیه کرده و آنها را «دیوان» می‌خواندند. زیرا بسیاری از آنان لب‌هایشان را همچون

دیوانگان که با خود سخن می‌گویند، می‌جنباندند، و یا به سبب مهارتشان در انجام کارهایشان،

آنان را به این نام خوانده‌اند. سپس این نام به مکانی که این افراد در آنجا مشغول بکار بودند،

اطلاق شد.

الزخرف = از زیور به معنی زینت و آرایه است و از این واژه فعل و مصدر زخرف و زُخْرَفَة مشتق شده است.

لجام = لگام فارسی است.

المهر = به معنی انگشتر و از آن فعل ساخته و گفته‌اند: ألجمب الفرس.

کافر کویان = نام جنگ‌افزاری چوبین است و طایفه‌ای که به‌همین نام مشهور شده‌اند، در جنگ از آن استفاده می‌کردند.

المرد = مرد فارسی.

و واژگان معرب از این دست در زبان عربی فراوان است.

واژگان عربی به زبان فارسی

وام‌گیری زبان فارسی از کلمات عربی بسیار بیشتر و گسترده‌تر از وام‌گیری زبان عربی از فارسی است. انبوهی از واژگان زبان فارسی از زبان عربی گرفته شده است به گونه‌ای که در مراجعه فرهنگهای لغت فارسی، در می‌یابیم که مفردات برخی از باب‌ها مانند حروف ثاء، صاد، ضاد، طاء، ظاء و عین به اندازه‌ای فراوان است که به نظر می‌رسد همه کلماتی که با این حروف شروع می‌شود، عربی باشند.

فزونی واژگان عربی در زبان فارسی، حساسیت پاره‌ای از ایرانیان را در ادوار مختلف برانگیخته است.

این حساسیت از آنجا ناشی می‌شود که این افراد وجود کلمات عربی را در زبان خویش نشانه نفوذ و چیرگی زبان عربی به زبان خویش به حساب می‌آورند، و به این مسئله توجه ندارند که تبادل واژگان میان زبان عربی و زبان فارسی حاصل همزیستی دو ملت و اعتقاد آنان به آئین مشترک بوده است. زبان عربی زبان آئین اسلام است، از این رو ایرانیان آن را آموخته و در آن سرآمد گشته‌اند. ایرانیان تلاشهای شایان توجه و خدمات ارزشمندی در جهت

اعتلای علوم عربی و اسلامی انجام داده‌اند، زیرا که عربی، زبان دینی ایشان است. از این رو، من معنای این حساسیت لغوی را نزد ایرانیان در نمی‌یابیم. با وجود اینکه انبوهی از واژگان ایرانی در زبان عربی راه یافته است (همانگونه که در بخش پیشین ذکر کردیم)، هیچگاه اندیشه پیراستن زبان عربی از واژگان فارسی در میان عربها راه نیافته، زیرا که این واژگان بخشی از این زبان گشته و همراه به عنوان مظهر پیوندهای تاریخی میان این دو ملت باقی خواهد ماند.

نخستین واژگانی که از زبان عربی به فارسی راه یافت، با دین اسلام و زندگی جدید اسلام پیوند داشت. واژه‌هایی مانند: زکات، حج، حرام، حلال، قرآن، برکت، مبارک، جماد، منافق، آیت، کوثر، عقاب، ثواب، آدم، حوّا، لعنت، جمعه،....

ایرانیان پیش از اسلام با این واژه‌ها آشنائی نداشتند. همچنین کلمات دیگری که با سیستم سیاسی و اداری دولت جدید اسلامی مرتبط بود به زبان فارسی راه یافت، مانند حرب، هیجا، غزا، غزو، غازی، حرس، شرطه، محتسب، کاتب، ملک، مملکت، امام، عضو، عامل، حاکم، حمله، مظلمه، مغرب،.....

بهار در کتاب جامع خود «سبک‌شناسی» گوید: (۱۴) برای برخی از این کلمات عربی مترادفات فارسی بسیاری وجود دارد، مثلاً واژه حرب عربی، در زبان فارسی دارای این معادل‌هاست. رزم، پیکار، کارزار، نبرد، آویز، جنگ، پرخاش، اما با این همه ایرانیان به کاربرد کلمه حرب تمایل بیشتری نشان دادند. مانند این شعر ابوالفرج رونی:

میل تو به حربگاه فزون بیند از میل طفیلیان به مهمانی

ابتدا کاربرد اینگونه کلمات محدود بود. در آغاز دوران فرمانروائی سامانیان (۳۸۹ - ۲۶۱ هـ) کاربرد این واژه‌ها بین ۵٪ تا ۱۰٪ بود. (۱۵) اما پس از آن واژگان عربی در زبان فارسی به حدی فزونی یافت که در نیمه دوم قرن پنجم هجری، میزان آن به ۵۰٪ و در قرون ششم و هفتم و هشتم به ۸۰٪ افزایش یافت. (۱۶) بهار سیاست را در این مسئله ذیمدخل می‌دانست و معتقد بود که بعد از استقرار دین اسلام در جزیره العرب و انتقال آن به ایران، زبان

عربی نیز همراه دین اسلام به ایران راه یافت و بتدریج در زبان فارسی تأثیر گذاشت. محدودیت تأثیر زبان عربی در فارسی در دوره سامانیان دور بودن بخارا پایتخت آنها از بغداد و ضعف فشار اعراب بر ایشان بود. ضمن اینکه پادشاهان سامانی مشوق ادبیات فارسی و ایرانی‌گرایی بودند. در عهد غزنویان (۵۸۲ - ۳۵۱ هـ / ۱۱۸۶ - ۹۶۲ م) ارتباط با جهان عربی گسترش یافت و غزنه پایتخت غزنویان با بغداد پایتخت خلافت عربی ارتباطی گسترده برقرار کرد. دیوان سلطان محمود غزنوی در ابتدا به دست ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی به زبان فارسی اداره می‌شد، اما این امر به دست احمد بن حسن دگرگون شد و منزلت ادبای عرب در دیوان بلندی گرفت و تا بدان پایه رسید که این ادیبان به مقام وزارت نیز دست یافتند. سلطان محمود خود عربی نمی‌دانست و نسبت به آن بی‌میل بود، اما فرزندان او محمد و مسعود، عربی را بنا بر نوشته بیهقی به نیکی می‌دانستند.

در دوران فرمانروایی سلجوقیان (۷۰۰ - ۴۲۹ هـ / ۱۳۰۰ - ۱۰۳۷) گرایش امیران سلجوقی به بغداد افزون شد. از این رو مرتبه زبان عربی فزونی گرفت، و توجه حاکمان سلجوقی به دین اسلام و گسترش اسلام، باعث گسترش زبان عربی گردید، و ادیبان و دانشمندان به نشر کتابهای عربی در زمینه‌های لغت، ادبیات و نحو، اقدام نمودند. اینک با مروری گذرا به مهمترین آثار که زبان عربی در زبان فارسی بر جای گذاشت اشاره می‌کنیم. (۱۷)

۱- وجود مفردات و کلمات - نمونه‌ای از وجود این واژگان را از «دستور الوزراء» خواند میر درباره ابوعلی بن مقله نقل می‌کنیم:

«در سلک اکابر وزرای عظام و اعظام فضلالی لازم الاقدام سمت انتظام داشت، و در این ایام دولت و امثال و اوان وزارت و استقلال رایت جود و سخاوت برافراشت.» به غیر از فعل‌ها تمام کلمات این متن عربی است. (۱۸)

۲- به کاربردن تعداد فراوانی کلمات تنوین‌دار به شیوه زبان عربی مانند: عزیزاً، مکرماً - حقاً و نظایر آن که به ندرت در نثر کهن فارسی دیده می‌شود.

۳- به کاربردن مصدرهای عربی مانند: بُخل - کرم - عظمت - در حالیکه پیش از آن این مصدرها بر اساس قاعدهٔ زبان فارسی به کار گرفته می‌شدند مانند: بخیلی - کرمی - عظیمی....

۴- رواج کلماتی بر اساس ساختارهای زبان عربی مانند: خُصما - غُربا - خَدَم - قُدما - شرایط - حدود - نکت - که پیش از این در فارسی وجود نداشت. افزودن علامت جمع فارسی به صیغه‌های جمع عربی، تا کلمه دارای ساختاری فارسی گردد، مانند: عجائب‌ها، معجزات‌ها، منازل‌ها، ملوک‌ان.

گاهی نیز کلمه‌ای بر اساس قواعد هر دو زبان جمع بسته می‌شود، مثلاً در کلمه «خُر» که جمع آن را به صورت «احرار» (عربی) و «خُران» (فارسی) آورده‌اند. و یا «خُزه» را نیز به صورت خُرْتان (فارسی) و خُرّات (عربی) جمع بسته‌اند، و در مورد کلمات متقدّم و استاد گویند: متقدّمین و متقدّمان، اساتید و استادان.

۵- آوردن جمله‌های عربی برای بیان مهارت نویسنده در هر دو زبان

عرب با واژگان فارسی همانند الفاظ عربی رفتار می‌کنند و این نوعی خلط و در آمیختن واژگان فارسی و عربی با یکدیگر است که در آن با واژگان فارسی همچون واژگان عربی رفتار می‌کنند. (۱۹)

۷- رواج برخی از قواعد زبان عربی در زبان فارسی مانند کاربرد حروف ربط، حروف جرّ و اسم‌های اشاره. «مردیست بصلاح» یعنی مردی است صالح و دارای صلاحیت. ایرانیان این جمله را به صورت «مردیست با صلاح» نیز بکار برده‌اند که در این جمله نیز باء، را به معنای معیت گرفته‌اند. آنها همچنین حرف باء، را به معنای استعانت نیز بکار برده‌اند. مانند:

بنام خدا و بقلم نوشتم = باسم الله و کتب بالقلم

۸- به کاربردن حروف ندای عربی در زبان فارسی. ایرانیان تنها یک حرف ندا = الف، دارند که بعد از اسم یا صفت می‌آید مانند: پادشاه‌ها، پدرا، حسنا، اما بعدها ایرانیان حروف ندای عربی را = ای - یا - الا. شناخته و آنها را بکار بردند.

۹- ساختن فعل فارسی با استفاده از مصدرهای زبان عربی مانند: حرب کردن = جنگیدن، فهم کردن = فهمیدن - خطر کردن و...

علاوه بر ساختن این فعل‌ها، ایرانیان ترکیباتی نیز ساخته‌اند که بر اساس واژگان عربی بنا شده است. مانند: بر جمله = علی‌الجمله - بوجه = علی‌الوجه - درامکان = فی‌امکان - برفور = علی‌الفور - براطلاق = علی‌الاطلاق

۱۰- به کاربردن مفعول مطلق تأکیدی به شیوه‌ی نحو عربی مانند این سخن فردوسی بخندید، خندیدنی شاهوار

۱۱- علاقه به کاربرد صیغه‌های مجهول فعل‌های ماضی و مضارع مانند این جمله: «وی را گرفته آمد» به جای گرفتند.

۱۲- تأثیرپذیری از جمله‌های عربی در تقدیم و تأخیر عبارات و عدم پایبندی به ترتیب اجزای جمله به شیوه دستور زبان فارسی، مفعول را بر فعل و فاعل مقدم ساختن، یا تقدیم داشتن فعل بر دیگر اجزای جمله که همگی به تأثیر از نحو عربی است.

۱۳- مطابقت صفت با موصوف؛ این ویژگی خاص زبان عربی است و ایرانیان از سده ششم به بعد، آن را در زبان خود بکار گرفتند، مانند این صفت‌ها و موصوف‌ها:

قرون خالیّه، اجسام صقلیّه، محسوسات جزئیّه، حواس ظاهریّه، معانی محسوسه، و گاه نیز صفات را به شیوه زبان فارسی به کار برده، گویند: قرون خالی، اجسام صیقل، محسوسات جزئی، حواس ظاهر، معانی محسوس و....

۱۴- توجه به سجع و به کاربردن آن در متون فارسی

پانوشته‌ها:

۱- در روایت دیگری چنین است: سمیه روسپی است (روسپی - بدکاره) سمیه، مادر عبیدالله زیاد

بدکاره است که معروف بود و او از ابوسفیان به زنا آستان شد.

- ۳- همو، ۵۶۲/۴
- ۴- فتح البلدان ص ۲۸۹
- ۵- تاریخ بخارا نوشته ص ۴۶، تهران
- ۶- فتوح البلدان، ص ۲۸۹
- ۷- فتوح البلدان، ۲۸۹
- ۸- المعرب، ص ۳، دارالکتب ۱۳۶۱
- ۹- الاغانی ج ۱۷ و البیان و التبيين ۱۴۳/۲ و....
- ۱۰- معجم البلدان
- ۱۱- البیان و التبيين: ۲۰/۱، ویدی، ویزی در فارسی = بیماری جذام.
- ۱۲- طبقات الاطباء، ۱۲۴
- ۱۳- المعرب ص ۵۴ - به کوشش احمد شاکر، دارالکتب ۱۳۶۱
- ۱۴- محمد بهار - سبک شناسی ۲۶۱/۱ چاپ خودکار، تهران
- ۱۵- محمد بهار - سبک شناسی ۵۷/۲
- ۱۶- محمد بهار - سبک شناسی ۲۷۴/۱
- ۱۷- محمد بهار - سبک شناسی، جم = جاهای مختلف ج ۲ - ۱
- ۱۸- دستور الوزراء - خواندمیر، ص ۷۸، چاپ اقبال، تهران ۱۳۱۷
- ۱۹- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان